

شعر شماره ۱

زرافشان شاعر

به تسبیح تو مشغولند دریاها و طوفانها
تو را در سجده می خوانند جنگلها* و بارانها

مرا همراه کن با ذکر "یا حنّان" گلها و

دعای روشن گنجشکها در قاب ایوانها

منم آن وصله ی ناجور، انگاری تک افتادم

در این جمع صمیمی؛ بین عاشقها، غزلخوانها

پرم از حسرت دور از تو بودن، بی تو خوش بودن

ولی جان جهان اینجاست، در صبح شبستانها

چه اعجازیست در آرامش محراب یاد تو

طنین عاشقی پیچیده در نه توی دالانها

تو را می خوانم اینجا بین این فیروزه کاشی ها

تو را انگار می بینم در این آئینه بندان ها

تمام نام‌هایت غرق تصویرند و زیبایی

و خوشبو مثل آن گلبرگ سرخ لای قرآن‌ها

* وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ

و گیاه و درخت برای او سجده می‌کنند. (آیه ۶، سوره الرحمن)

شعر شماره ۲

زرافشان شاعر

از درگهت ندیده کسی چاره‌سازتر

آغوش توست رو به خطاکار بازتر

از قلب خاک ، دانه به افلاک می رسد

افتاده ی تو در دو جهان سرفرازتر

کو جان فزاتر از نفسی نام و یاد تو

کو از عذاب دوری تو جانگدازتر

خواندم کتاب مهر جهان را ، ندیده ام

از عشق پر حرارت تو یگانه‌تر

تو کیستی که یار دل تنگ می‌شوی

وقتی شکسته‌تر شد و پر سوز و سازتر

تو کیستی که از همه تعریف‌های خلق

والا تری ، بزرگ‌تری ، بی نیازتر

صبح آمدم به خانه ی پاکت ، گرفته‌دل

تسبیح تر ، نگاه تر و جانماز تر

با اشک زنده کردی و در اشک سوختم

عمر دمی که با تو به سر شد درازتر

گشتم جهان و هر چه در آن را ، ندیده ام

از مسجد قدیمی ده دلنواز تر

شعر شماره ۳

زرافشان شاعر

بر لب مأذنه‌ها شور اذانت شیرین

طعم معراج در اوج هیجانت شیرین

گام در گام میایم به سراپرده‌ی نور

حق حق و هوهوی دل در ضربانت شیرین

مهر و تسبیح و دعا، زمزمه‌ی کاشی‌ها

جوشش اشک من و جامه‌درانت شیرین

هر ستون آه شد و نام تو را بالا برد

همه اوقات من از سوز نهانت شیرین

مسجد کوچکِ ده قصر تجلی تو شد

سر من خاک تو، ای جان جهانت شیرین

چشم وا کردم و از مهر تو سرشار شدم

سجده: گل، ذکر: نفس، عطر اذانت: شیرین